

ترور مجید و یامدهاش



مهدی غنی

۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ در یک قرار چریکی در خیابان ادیب‌الممالک (نزدیک خیابان ری) مجیدشریف واقعی توسط هم‌زمانش ترور شد و ضربه‌ای اساسی به سازمان مجاهدین وارد آمد که در حد فروپاشی بود. تا آن زمان این گروه در میان مسلمانان مبارز جایگاه چشمگیری داشت. رشادت‌های رهبران اولیه آن اعتبار زیادی برای آن ایجاد کرده بود و خیلی‌ها به رشد آن امیدوار بودند و به‌خاطرش، زندان افتادند. خبرهای زیادی از شیوه‌های غیر اخلاقی این جریان دم به دم به زندان می‌رسید و اذعان هوداران و علاقه‌مندان به آن را مشوش می‌کرد. کسی روی نمی‌کرد مجاهدینی که هیرانش در برابر جوخه اعدام با فریاد الله‌اکبر به استقبال مرگ شش‌نفته بودند، آنهایی که کار خود را با تفسیر قرآن و خطبه‌های نهج‌البلاغه آغاز کرده بودند؛ خود را پیرو راه حسین(ع) می‌شمردند و جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند، اکنون مار کمیسیت شده و بذت آنکه دست‌شان به خون برادر هم‌زمان آلوده شده است. پرش‌های زیادی در جامعه و به ویژه در میان مبارزان مسلمان به وجود آمد که باسخرگویی به آنها نیازمند کنکاش و مطالعه و پژوهشی پیگیر بود. هر کس به این پرسش‌ها پاسخ می‌داد و درباره چگونگی شکل‌گیری این جریان انحرافی به داوری می‌نستست. هر چند این پاسخ‌ها قابل نقد بود اما در آن زمان واکنش افراد را تعیین می‌کرد. عمده دیدگاه‌هایی را که در آن زمان شکل گرفت، می‌توان به اختصار چنین دسته‌بندی کرد:

۱- گروهی به این باور رسیدند، مجاهدین از اول مار کمیسیت بوده‌اند اما عقاید خود را پنهان می‌کردند، ولی حلال بر ملا شده است. ۲- عده‌ای معتقد بودند، مار کمیسیت‌ها در سازمان نفوذ کرده و با فریقتن اعضای مسلمان، این جریان را شکل داده‌اند و مخالفان را نیز با ترور از میان برداشته و با یک حرکت کودتایی سازمان را غصب کرده‌اند. ۳- عده‌ای به این نتیجه رسیدند، ریشه انحراف در آنجاست که سازمان تحت نظر روحانیت نبود تا آنها را از انحراف عقیدتی مصون بدارد. ۴- عده‌ای دیگر می‌گفتند علت انحراف این افراد عدم آشنایی آنان با فلسفه اسلامی و علوم اسلامی بوده است. ما باید سال‌ها فلسفه اسلامی و عربی بخوانیم و مطالعه کنیم تا منحرف نشویم. ۵- برخی بر این عقیده بودند، ریشه این جریان به ساواک می‌رسد. قرار تقی شهرام از زندان ساری طرح ساواک بوده و به این وسیله آنها سازمان از درون متلاشی کردند. ۶- عده‌ای معتقد بودند ریشه انحراف به مسایل اخلاقی و خصلت‌های شخصی تقی شهرام و بارانش برمی‌گردد. آنها هری‌ربی طلبی و فرصت‌طلبی را ویژگی قاتلان مجیدشریف واقعی و هم‌هانش می‌دانستند. ۷- برخی معتقد بودند چون به وصیت حنیف‌نژاد بنیانگذار سازمان که کار آموزشی و فکری مستمر را توصیه کرده بود، عمل نشده و کار تعلیماتی متوقف شده بود این انحراف شکل گرفته است. ۸- مبارزان مسلمان می‌هم بودند که بعد از آن ماجرا تغییر عقیده داده و مار کمیسیت شدند. آنها می‌گفتند، اسلام در برابر مار کمیسیم غفب نشسته و این خفایت مار کمیسیم بوده که بر آن غلبه کرده است. ۹- گروهی دیگر به این نتیجه رسیدند، ترور آموزش‌ها و بر سرشاه‌های سازمان اسلام، ضعف‌ها و عدم انسجام‌هایی بوده که موجب شده انسجام تئوریک مار کمیسیم برای اعضا جاذبه پیدا کند. آنها به لزوم تجدید نظر در آموزش‌ها و تفکرات رایج سازمان رسیدند و قابل به شناخت مجدد اسلام بودند. ۱۰- این نظر به هم وجود داشت که اشکالات موجود در آموزش‌های سازمان به کل جامعه و متفکرین اسلامی برمی‌گردد. باید به بازنگری اساسی در تفکرات رایج اسلامی دست زد و به ایمانی تازه دست یافت. ۱۱- برخی هم معتقد شدند، اشکال در طعششی مبارز قلمز و قلمز و مسلحانه بوده که باید مخفی باشد. لزوم اختفا باعث شد افکار سازمان برای دیگران شناخته نشد و آنها نیز از عالمان و متفکرین بهره‌نبردند. ۱۲- فکری تشکیلات که حق انتخاب و آزادی فرد را سلب می‌کند نیز به گمان برخی موجب این انحراف شده بود. ۱۳- تقدم مبارزه بر اسلام نیز به نظر عده‌ای ریشه مار کمیسیت شدن مجاهدین بود. آنها معتقد بودند، عبارت اسلام انقلابی یا اسلام مبارز نشان‌دهنده این تفکر بود که مبارزه اصالت و محوریت یافته است. در حالی که باید به انقلاب اسلامی و مبارزه اسلامی تاکید می‌ورزیدند و با ماکل مکتب‌به مبارزه روی می‌آوردند. ۱۴- برخی اعضای مجاهدین هم بودند که به اطاعت محض از رهبری معتقد بودند و پس از شنیدن خبر مار کمیسیت شدن کادر مر کزی سازمان گفتند، چون رهبری به این نتیجه رسیده ما هم باید تبعیت کنیم و متفکرین بهره‌نبردند. ۱۵- یک گروه دیگر عدم توجه به شعائر و احکام مذهبی و عبادات از سوی اعضای سازمان را موجب فاصله گرفتن آنها از مذهب و انحراف فکری آنها می‌دانستند و بر رعایت این مسایل سخت تاکید داشتند. ۱۶- تعدادی هم که از ادامه راه مایوس شده بودند به این نتیجه رسیدند، مبارزه دیگر فایده ندارد و باید از زندان بیرون برویم و مراقبت کنیم به‌جای مان گمراه نشوند. ۱۷- برخی دیگر علت مار کمیسیت شدن افراد مسلمان را در ارتباط و تماس با مار کمیسیت‌ها می‌دیدند. می‌گفتند، هم نفس شدن و ارتباط با آنها به تدریج در آدم تاثیر می‌گذارد. ۱۸- تعدادی از مبارزان که قبلاً به این گروه اعتماد زیادی داشتند، اعتقاد به نفس‌شان را از دست داده و می‌گفتند، از کجا معلوم درباره اشتباه نکنیم. آنها از هر گونه تحلیل و تفسیر فضا یا حرکت مجدد گریزان بوده و به عرفان و دعا پناهندند.

هر یک از این دیدگاه‌ها برای خود دلایل و نشانه‌هایی داشتند و کنش خاص خود را در پیش گرفتند که تشریح‌اش فرستی افرون می‌شد.



مسعود ر فیعی طالقانی

mass.rafi@com

۲۶ سال از ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ گذشته است. روزی که چریک، چریک را کشت. روزی که مجید شریف واقعی یکی از کادرهای بلندپایه سازمان مجاهدین خلق در خیابان ادیب‌الممالک تهران به دست همزمان خود کشته و سپس جنازه‌اش در بیابان‌های این قاجعه که در بستر مبارزات سیاسی – اجتماعی با رژیم شاه مسگر آباد سوزانده شد. شاید اکنون پس از گذشت ۳۶ سال از این قاجعه که در بستر مبارزات سیاسی – اجتماعی با رژیم شاه شکل گرفته بود، سخن گفتن از آن، محلی از اعراب نداشته باشد، زیرا از همان سال‌های نخست پس از این قاجعه و در حالی که هنوز رژیم پهلوی بر ایران حکم می‌راند، تحلیل‌ها بر چرایی و چگونگی رخ دادن این قاجعه در همه طیف‌های مبارز شکل گرفت

گفت و گو با هوشنگ ماهرویان

روشنفکرانی اسیر استبداد خود

تمایلات مار کمیسیتی برخی از کادرهای سازمان مجاهدین خلق از چه زمانی به طور مشخص آغاز شد؟ و مار کمیسیمی که تقی شهرام در پی آن بود چه شاخصه‌هایی داشت؟

از همان ابتدا آنها مار کمیسیم را به دو قسمت تقسیم می‌کردند. ماترالیسم تاریخی و ماترالیسم دیالکتیک. آنها ماترالیسم تاریخی را می‌پذیرفتند و در بخش دوم یعنی ماترالیسم دیالکتیک، دیالکتیک‌اش را می‌پذیرفتند و ماترالیسم را به درمباحثاتصادی هم، سفاهیمی همچون ارزش اضافه، استثمار و… را باز می‌پذیرفتند و امپریالیسم و بورژوازی کمپراد و… هم مورد پذیرش آنها نبود و در ضمن نقل قول باقی هم از نهج‌البلاغه و قرآن می‌آوردند. به حال آنها تفسیر جدیدی از مار کمیسیم نبودند؛ همچنین تفسیر جدیدی از اسلام هم نبودند. چرا که در هیچ کدام به اجتهاد نرسیده بودند. فقط تالیف می‌کردند چو تلفیق بی‌بناهای.

ممكن است قدری بیشتر در این باره توضیح دهید؟

چنان تبلیغاتی شده بود که لفظ دیالکتیک در ذهن ابتدایی اسطوره زده روشنفکر ایرانی امر مقدس شده بود. پس نماز هم که می‌خوانی و روزه هم که می‌گیری برای اینکه روشنفکر باشی، باید دیالکتیک را هم مقدس بدانی. پس از همان ابتدا در نوشته‌ها دیالکتیک امر مقدس بود و تو آنی تز و تکامل و تبدیل به تحول کمی به تحول کیفی و غیره و غیره.

یعنی اپوزیسیون شاه دگراندیشی را به رسمیت نمی‌شناخت؟
نه تنها به رسمیت نمی‌شناخت بلکه «غیر» برایش مترادف «دشمن» بود و به نظر من تفکر مردم که اکتیک را در رابطه با حتم و احترام به «غیر» می‌توان شناخت. اندیشه‌ای که «غیر» را تحمل نمی‌کند احترام نمی‌گذارد و در پی نابودی او است. نه تنها چیزی از دموکراسی نمی‌داند، بلکه شدیداً اسیر استبداد خود است. عمده اپوزیسیون شاه هم توان تحمل غیر در کنار خود نداشت.

پرسش این است که اپوزیسیون چه نسبت به قتل شریف واقعی چواکنشی داشت؟

اخیرا تراق بحث شناس نواهای صوتی را به روی سایت‌ها گذاشته که بحث‌هایی است بین تقی شهرام از یک طرف و توج بیگونو و حسین قلمبر از طرف دیگر. توج بیگونو و حسین قلمبر از تشکیلات چریک‌های فدایی هستند. شاخه‌اضعنا هم هستند که بعدها به حزب توده پیوستند. توج بیگونو قبل از انقلاب سر یک‌قرار کشته شد و حسین قلمبر پشت موتور حمید اشرف می‌نستست با سن کم بعد از انقلاب اسلامی ۵۷ مشاور مسیحه مر کزی حزب توده شد. در این بحث‌ها تقی شهرام از زنبدر کلته مر فدراری می‌کند. مثلاً می‌گوید اگر ماجرا جویبی بود پس چرا اسلحه هادامه یافته است و توج بیگونو می‌گوید که باید کتاب چاپ و توزیع کرد. تقی شهرام می‌گوید این کار یک محفل است و نه یک سازمان سیاسی و بیگونو باز هم از توزیع و چاپ کتاب فدراری می‌کند. تقی شهرام اما ادامه یافتن جریان مسلحانه را دلیلی بر صحت آن می‌داند. در صورتی که او خود را طرفدار اندیشه طبقه کار گر می‌داند، در پی این نیست که آخر این ترورها را، کار کنید. نه به دست حکومت، بلکه به دست روشنفکران مستقل.

برخی معتقدند این اتفاق بیشترین ضربات را به جریان چپ وارد کرده است…

وقتی بخواهی ابعاد این قضیه و نتایج آن را بررسی کنی، باید ذهنی آزاد از ایدئولوژی داشته باشی. ذهن ایدئولوژیک توانایی نقد و رد این جنایات را ندارد. به فکر منافع سازمانی دیگر است. حقوق بشر را هم و آزلیبی می‌داند در دست بورژوازی برای ستم بر پرولاتاریا به بشردوستی فراطبیاتی هم معتقد نیست پس هر مساله‌ای را از دریچه گنگ منافع سازمانی خود می‌بیند و این توانایی بر خورد قاطع با این جنایت اشکار را ندارد. حزب توده هم با فرضت‌طلبی تمام با این مساله برخورد کرد. اما جریان مسلحانه را می‌گفتند. اخلاف خود تقی شهرام در برخورد با نظریات بخشی از کنفدراسیون خارج از کشور که مائوئیست بودند به نفی مبارزه مسلحانه، سیدو خود تقی شهرام هم دیگر مبارزه مسلحانه را نفی می‌کرد ولی تمامی این ناقبیان مبارزه مسلحانه از فدایی گرفته تا مجاهدین (م)، توان نقد برنده گشته را ندارند. اگر از جمشید طاهری یوزی یا فرخ نگهدار از نزدیک بر سر سیدسیاهکل چه می‌دانند؟ از خندندولی به نهمان دکانی پر سود از آن جریان سود می‌جویند. پس سالگرد هم‌بری رویداد سیاهکل می‌گیرند، ولی هیچ باوری به آن ندارند. از تفکر کنونی‌شان بی‌دستاست، اما نمی‌خواهند دکان را از دست بدهند؛ دکانی که از نظر آنها پر سود است و برای تاریخ روشنفکری ایران ضرر نرشد.

وقتی ران زندان اوین به کمیته مشترک کار آوردند، عده‌ای در بند بودند که دست و پا ی‌شان حتی در سالون زنجیر شده بود. وقتی از سالون بیرون آورده می‌شدند صدای زنجیر به سکوت می‌داشت که راستی این‌ها چه کار می‌کردند؟ این‌ها را اگتسم که فایل‌ها را گوش کنبد تا جوا ن از زمان دست‌تا بیاید. نه توج بیگونو نه حسین قلمبر اعتراضی به این قتل می‌کنند و در فایل‌های دانه توسعه از بالای شاه‌نوشته تقی شهرام آنچنان باوازه‌ها پورنوسیم به شکم آنها می‌رود که مثل حمیداشرف مطلقاً اعتراضی نمی‌کند.

شما هم زمان با دستگیری و حید افرخته در زندان بودید. فضای زندان وواکنش‌ها در آن دوران چه بود؟

و بعدها نیز ادامه یافت. گر و هی از چریک‌های مجاهد خلق پس از مدتی و در حالی که رهبران یا به‌گذار سازمان توسط رژیم شاه کشته شده بودند، گرایش‌های مار کمیسیتی یافتند و در این راه خود را مجبور دیدند که کادرهایی که به مار کمیسیم دلخواه ایشان تن نمی‌دادند را از سر راه بردارند. چنین بود که قتل مجید شریف واقعی یکی از بحث‌برانگیز ترین ترورهای درون سازمانی در میان نیروهای مبارز پیش از انقلاب شد. اکنون ما بنا نداریم به شرح رخداد پیر دازیم که این کار تاکنون بارها و بارها صورت گرفته است؛ اما آنچه هنوز در این باره با اینهام روبرو است، چگونگی تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق است که هنوز هم درباره آن پاسخ روشنی وجود ندارد. شاید عده‌ای بیرسند رخ دادن تروری این چنین آن هم در فاصله زمانی نسبتباز یادی با ما تاکنون چرا باید اهمیت داشته باشد؟ قطعاً پاسخ در این است که اهمیت تحلیل‌های تاریخی، ما را در آینده یاری خواهد کرد. آنچنان که در دو گفت و گوی ذیل درباره چرایی رخ دادن تغییر ایدئولوژی

به بهانه سالگرد قتل مجید شریف واقعی

روزی که چریک، چریک را کشت

در سازمان و سپس ترور فجع مجید شریف واقعی دو دیدگاه مخالف مطرح است و این حالا پس از ۳۶ سال از رخ دادن واقعه تلخ ترور است. محمد مهدی جعفری یکی از چهره‌های نزدیک به سازمان مجاهدین خلق در سال‌های پیش از انقلاب درباره تغییر ایدئولوژی و ترور، توطئه ساواک را بی‌ربط نمی‌داند و نگاهی سخت‌افزاری به ماجرا دارد اما هوشنگ ماهرویان از چهره‌های روشنفکری که پیش تر متمایل به اندیشه‌های چپ بوده، تمام قضیه را نرم‌افزاری و مربوط به فضای به‌گفته او تلخ روشنفکری ایران در آن سال‌ها می‌داند و معتقد است حتی پس از وقوع ترور نیز فضای روشنفکری و مبارزه سیاسی در ایران آلوده به رویکردهای خودکامه عقیدتی بوده است. آنچه می‌خوانید متن دو گفت و گوی است که با محمد مهدی جعفری و هوشنگ ماهرویان به بهانه سالگرد ترور مجید شریف واقعی انجام شد.

گفت و گو با محمد مهدی جعفری

نقش ساواک در ویرانی سازمان

مساله تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق که منجر به انشقاق ایدئولوژیک برخی از کادرهای سازمان شد، تاثیرات چند جانبه‌ای بر نیروهای سیاسی و روشنفکران دهه ۱۵۰۰ ایران گذاشت. ما بلم در آغاز از تاثیر مساله تغییر ایدئولوژی و قتل مجید شریف واقعی توسط نیروهای گروهیده به مار کمیسیم سازمان در روند کار تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق بفرمایید؟

من چون در درون تشکیلات نبودم تا تاثیر آن در درون سازمان اطلاعی ندارم زیرا سرار واقع من در کنار بیرون سازمان بودم و در هنگام تغییر موضع ایدئولوژیک در جریان قرار گرفت، ما که در کنار بودیم در آغاز با جبرای قتل مرحوم شریف واقعی اطلاع نداشتیم و بعدها مطلع شدیم. ولی باید بگویم، هم کسانی که در حاشیه بودند و هم کسانی که در متن سازمان بودند، باشندین این خبر به شدت منفعل و ناامید از هر نوع مبارزای شدند. حتی جریانات طرفدار و حامی سازمان از جهت مالی و فکری بعد از این فضا یا بر گشتند و در جریانات ضد سازمان در آمدند. یعنی از همین بابت بود که تغییر موضع دادند و نه تنها حمایت خود را برداشتند بلکه به صورت افرادی ضد سازمان در آمدند. بعدها این طور دیدیم که این تاثیر بسیار شدید بوده و در واقع همه افراد سازمان را هم از مبارزه نامید کرد و هم از مسایل ایدئولوژیک، البته این را هم باید بگویم که ما بعدها فهمیدیم که این تغییر موضع در سازمان بود که شهرام و آرام داده بودند. به دلیل تمام این اتفاقاتی که افتاد نسبت به آن ایدئولوژی، هم در سازمان و هم بیرون سازمان سوالات و شبهه‌هایی ایجاد شد و مورد تامل قرار گرفت.

آقای دکتر شما دلیل انشقاق ایدئولوژیک در سازمان را در چه می‌دانید؟ آیا تعالیم نه چندان علمی و البته ناسازگار ایدئولوژیک نبود

که منجر به تغییر موضع ایدئولوژیک در برخی کادرها تمل تقی شهرام شد؟
در این باره دو تحلیل داریم. یکی همین است که خود شما گفتید. برخی معتقدند ایده‌های اولیه سازمان سست بوده و برخی افراد از همان آغاز گرایش‌ها، به مار کمیسیم داشتند و همین امر باعث شده که بعدها اختلاف پیش بیاید. برخی دیگر این را نفی می‌کنند و بر این باورند که این گونه نیست و تا اندازه‌ای من هم موافق با این نظر دوم هستم که این تغییر موضع یک عمل از پیش طراحی شده و سازمان یافته است که خود شما گفتید. برخی معتقدند ایده‌های اولیه سازمان سست بوده و برخی افراد از همان آغاز گرایش‌ها، به مار کمیسیم داشتند و همین امر باعث شده که بعدها

اختلاف پیش بیاید. برخی دیگر این را نفی می‌کنند و بر این باورند که این گونه نیست و تا اندازه‌ای من هم موافق با این نظر دوم هستم که این تغییر موضع یک عمل از پیش طراحی شده و سازمان یافته است که خود شما گفتید. برخی معتقدند ایده‌های اولیه سازمان سست بوده و برخی افراد از همان آغاز گرایش‌ها، به مار کمیسیم داشتند و همین امر باعث شده که بعدها بموضع عمل دربیایند.

خب به هر حال همین تحلیل باینتر است بگویم گمانه‌ای هم که می‌فرمایید، می‌تواند نشان از سستی ایدئولوژیک داشته باشد… چنانکه اگر تئوس سازمانی و رهبری ایدئولوژیک محکم نبود حتی پس از مرگ رهبران و پایه‌گذاران سازمان هم مسیر ابتدایی ادامه می‌یافت…

تا آنجا که من شاهد بودم و بعدها هم شنیدم مساله این بود که موسسان اولیه سازمان یعنی حنیف‌نژاد، بدیع‌زادگان و سعید محسن در ابتدا خودشان را برای رهبری سازمان صالح نمی‌دانستند بنابراین کوشش کردند که هم از نظر ایدئولوژیک و هم از جهت فیزیکی این آمادگی را در خودشان ایجاد کنند. اینها بعد از چهار یا سه سال به جمع‌بندی دست زدند و دیدند که هنوز آن آمادگی را پیدا نکرده‌اند که از جهت ایدئولوژی اسلامی چنان نیرومند باشند که سراع خواندن دیگر ایدئولوژی‌ها بر وند و در خودشان شک و شبهه‌هایی ایجاد نشود. از این جهت مجددا سراغ تعلیم و دوسازی ایدئولوژیک رفتند و در سال ۱۴۰۸ بود که به این جمع‌بندی رسیدند که حالا می‌توان سراع ایدئولوژی‌های دیگر رفت و آنها را آموخت. آنها با چنان اطمینانی به تعلیم مار کمیسیم روی آوردند که به هیچ وجه احتمال تاثیر پذیری را هم نمی‌داندند. زیرا اساسا در آغاز بیشتر به انسجام درونی و به تقویت ایدئولوژی می‌پرداختند تا به مساله شکل سازمانی و تعداد افراد و خلاصه بحث‌های مربوط به کمیت. اما بعد از مدتی اینها در مقابل کار انجام‌دهنده فیزیکی این کار را از انجات دادیم. به هر حال ایشان نکات عجله کرد و کار نایخته‌ای انجام داد. یکی برای به دست آوردن

یعنی حرکت مسلحانه پایان دهه ۴۰؟

من خود را کسی که رابط من با بالای سازمان بود یعنی مرحوم ناصر صادق شنیدم ایشان بعد از واقعه سیاهکل در بهمن ماه ۴۹ می‌گفت که اگر ما اقدام عملی نکنیم مار کمیسیت‌ها می‌گویند که مسلمان‌ها عمل عمل نیستند فقط شعار می‌دهند و ماناچاری می‌عملیات انجامدهیم.

پس عمل انجام‌شده این بود که نیروهای سازمان یکبار به واقعه سیاهکل مواجه شدند و در واقع عمل گرای این آنها را اینجانی‌اش شد؟

بله. همین طورا است.

حالا رن تباطا این ماجرا با تغییر ایدئولوژی چه بود؟

هنوز ترسیده‌است نقدی که چرایی تاریخ معاصر نگون نگون بخامن رادر باید. این را در یافتن شهامت نقد هم ضروری است.

شریف واقعی؛ یاداری بر اندیشه دینی

محمود قاضی

بی‌تردید ترور مجید شریف واقعی یکی از اعضای مرکیت سازمان مجاهدین خلق ایران در اردیبهشت ۱۳۵۴ یکی از ترورهای تاثیر گذاری است که بر سر می‌نقد ان حجم زیادی از کتب و مقالات متعددی را به خود اختصاص داده است. به دنبال علنی شدن تغییر ایدئولوژی در سطح سازمان، شریف واقعی به عنوان عضو مرکیت سازمان اقدام به موضع‌گیری علنی و فعالیت مخفی علیه مرکزیت این تشکیلات کرد. این جریان تا آنجا پیش رفت که از حدود تابستان ۱۳۵۳ شاخه تحت مسوولیت شریف واقعی منحل شد. خودوی نیز گرچه عضو مرکیت بود و در جلسات آن حضور می‌یافت اما مسوولیت مهم و قابل توجهی نداشت. در پاییز ۱۳۵۳ با تغییرات وسیعی که در سازمان به وجود آمد وی که دیگر عملاً فعالیت‌دری در سطح مرکزیت نداشت به طور رسمی از مرکیت تصفیه شد. پس از انتشار جزوه سبز از سوی مرکیت، اختلاف میان اعضای مرکیت و کادرها آغاز شد. انحراف ایدئولوژیک سازمان و کنار گذاشتن ایدئولوژی مذهبی و پذیرش مار کمیسیم آغاز اختلاف شریف واقعی به عنوان هسته این اختلاف بود. صمدیه لیاف که ابتدا تحت مسوولیت واقعی و از مخالفان مار کمیسیت شدن و مرکیت سازمان بود اقدام به سازماندهی جدید نیروهای مذهبی و مصادره بخشی از نشاطهای سازمان می‌کرد. طی چند تماس که در فروردین ۱۳۵۳ بین حید افرخته به نمایندگی از مرکیت با شریف واقعی و صمدیه لیاف گرفته شد، آنان بر صراحت‌اظهار داشتند که دیگر نمی‌خواهند با سازمان کار کنند و تصمیم به جدایی گرفته‌اند. نظر آنها این بود که نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» به ما تعلق دارد، آنها می‌توانند هر امکاناتی را با خود ببرند و هر نلی برای خود انتخاب کنند.

هربری وقت سازمان از طریق لیللا مریدان (همسر شریف واقعی) از اقدامات و تشکل مخفی شریف مطلع می‌شود. در این شرایط دو عنصر مرکیت یعنی تقی شهرام و بهرام آرام تصمیم می‌گیرند که این دو نفر را به هر ترتیب که شده از سدره بر دارند و مانع از آن شوند که آنها بتوانند برای خود دستخده و گر و مشکلاتی دست و پا کنند. مرکیت با توجه به اهداف این دو تصمیم به ترور آنها می‌گیرد و با طراحی بهرام آرام این امر به عهده وحید افرخته (که بعدها بعداً افتاتش موجب دستگیری صدها تن از اعضای سازمان شد) و حسین سیاه کلاه گذاشته می‌شود. به دنبال آن مقاله مندرج در نشریه به راه سازمان موضع گیری شریف واقعی علیه سازمان و مرکیت آن تشدید شد. در مقاله «بر چه مبارزه ایدئولوژیک را برقرار نشته تر سازمان» واقعی به میکروب و مانند آن تشبیه شده بود. این ترور بعدها در امتداد سبسیاری از کادرهای اصلی این سازمان از هر دو جناح مذهبی و غیر مذهبی قرار گرفت. از اوایل سال ۱۳۵۴ و به خصوص پس از تغییر موضع ایدئولوژیک اکثریت بافت سازمانی خارج از کشور، صدای اعتراض برخی از اعضا به خصوص خود را از کشور سازان و نیز بلند شد و از سازمان خواستند که دست از این حرکت جدید بردارد و دست کم اعلام آن را برای مدت‌ها به تاخیر اندازد. عده‌ای از همین افراد بودند که با وجود نزدیکی بسیارشان به سازمان، به تدریج از آن کناره گرفتند. اما بهرام آرام همچنان از اقدام دفاع نموده و مدعی بود، «اینها یک عده خائن و دودمی خواستند تشکیلات را نابود کنند و ما باید به هر ترتیب و شکلی که شده در برابر توطئه آنان ایستادگی می‌کردیم.» ساواک نیز از این ترور و ترورهای بعدی داخلی این سازمان به شدت بهره‌مرداری کرد. به زعم ساواک «سازمانی با داعای مذهبی و عضو گیری از نیروهای مذهبی، بدون اعلام مذهبی نه تنها مار کمیسیت نشده، بلکه به تصفیه خونین افراد مذهبی هم مبادرت ورزیده، یکی از کادرهای قدیمی و احتمالاً مرکیت خود را کشته، یک نفر دیگر ترور کرد و یک کادر قدیمی هم در این میان دستگیر شده است. برای ساواک فرصت از این طلایر تر نمی‌شود. ما (ساواک) سال‌ها عهده می‌کردیم که اینها «مار کمیسیت‌های اسلامی» هستند، یعنی مار کمیسیت‌هایی هستند با پوشش و چهره اسلامی. جلی خبر می‌رسد که نه تنها پوشش اسلامی را کنار گذاشته‌اند، بلکه به کشتن مسلمان‌ها اقدام کرده‌اند و دو احتمالا سه نفر از این مسلمان‌ها هم توسط ما دستگیر شده‌اند. پس اینها مهره‌هایی نیستند که با شیوه کلاسیک شلاقی و شکنجه با آنها برخورد کنیم و آنها را از خود برانیم.» نسل دوم سازمان که بعد از نسل اول مسلمانان که مذهبی بود به ترور یسم سازمان یافته‌ای تبدیل شد که شریف واقعی تنها یکی از قربانیان آن بود. در این نسل تناقض‌های ایدئولوژی چپ اسلامی سرباز کرد و منجر به تصفیه‌های خونین دیگری شد. یکی از اعضای این عالی رتبه این سازمان در خاطرن در زمینه نایل این تصفیه خونین معتقد است، «ما اشتباه کردیم و ندانستیم که «دادگاه انقلابی خلق» بدون حضور متمدن و بدون حق دفاع از خود تشکیل می‌شود. ما اشتباه کردیم و ندانستیم که احکام «دادگاه انقلابی خلق» از پیش صادر شده، بی‌رحمانه، غیر قابل بازگشت و غیر قابل استیناف است. فهرست اشتباهات کوچک و بزرگ ما البته بلند است، اما در یک کلام، ما اشتباه کردیم چون «آنها» را آن گونه که «خود» بودیم، از ریزی کردیم. این دلیل اصلی ضربه خوردن ما بود و اما «آنها» نیز اشتباه کردند، چون «ما» را آن گونه که «خود» بودند، از ریزی کردند. «اشتباه» ما باعث ضربه خوردن و نابودی تشکیلاتی مان شد. حال آنکه «اشتباه» آنها باعث قدرت گیری کوتا مدت و بر حلالی‌شان شد. بعدها تفاوت افراخته ضارب اصلی شریف واقعی و در دوران بعد از نسل اول شده که قرار بود کمیته مشترک که شلوغ‌ترین ایام تاریخ خود را تجربه کنند. ماشین شکنجه و بازجویی بیست و چهار ساعته به کار افتاد. بنا به اسناد ساواک افرارخته بیش از ۲۰۰۰ صفحه مطلب و اطلاعات و حدسیات نوشت. حجم دستگیری‌ها را کورد شهر پور ۵۰ را پشت سر گذاشت چنان دستگیری‌هایی در کل تاریخ تأسیس کمیته مشترک سابقه‌نداشت.